

تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۰۵/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۶/۲۴

کاربست نماد رنگ‌ها در بیداری اسلامی مردم یمن (مطالعه مورد پژوهانه شعر شاعر نابینای یمنی «عبدالله بردونی»)

۵۱

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

محسن سیفی و همکار
کاربست نماد رنگ‌ها در بیداری اسلامی مردم یمن

محسن سیفی^{۱*}

آسیه سادات حسینیان^۲

۱. استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان، ایران.

۲. کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه کاشان.

چکیده

رنگ‌ها در به تصویر کشیدن تجربه‌های شاعران و افکار درونی‌شان نقش به‌سزایی دارند و بر معانی و مفاهیمی دلالت می‌کنند که شاعر در تجربه‌ی شعری خود با آن‌ها مواجه شده است یا در اندیشه‌ی خود می‌پروراند. این جستار بر آن است تا با روش توصیفی-تحلیلی و بررسی متون شعری این شاعر نابینا، به رمزگشایی رنگ‌ها و دلالت‌های آن‌ها در اشعار این شاعر برسد که برای بیان افکار وی در بیداری امت عربی مدد جسته است. حال این که بسامد کدام رنگ‌ها با دلالت‌های نمادین در موضوع مقاومت و بیداری در شعر وی بیشتر است؟ و شاعر در تصویر آفرینی‌هایش چه دلالت‌هایی به این رنگ‌ها بخشیده است؟ نکاتی است که در این جستار مورد نظر است.

"عبدالله بردونی" شاعر نابینای معاصر یمنی، مانند دیگر شاعران عرب، از ظلم حاکمان مستبد عرب در رنج است و برای پیشرفت و تعالی امت عربی و بیداری آنان از خواب غفلت می‌کوشد و با تکیه بر خیال شعری خود، از رنگ‌ها نمادهایی منحصر به فرد می‌سازد. وی برای بیان مفاهیمی چون شهادت و جانفشانی و نیز برانگیختن شوق مبارزه در هم میهنانش از رنگ‌هایی که نماد قیام و امید هستند بهره برده و از رنگ‌هایی که دلالت یاس و ناامیدی دارند بی‌زاری می‌جوید.

واژگان کلیدی: شعر معاصر عربی، بردونی، بیداری، رنگ‌ها، نماد.

بررسی جایگاه هنر و تصویر در ادبیات از دیدگاه شاعران و به دنبال آن ناقدان از دیر باز اهمیت به‌سزایی داشته است چنانچه شاعر برای بهتر به تصویر کشیدن ایده و افکار خود از آن تصویر که شامل رنگ‌ها نیز می‌شود کمک می‌گیرد و اما رنگ‌ها با دلالت رمزگونه‌ای که در خود دارند، برای شاعر این امکان را فراهم می‌آورند که در فضای خفکان، بتوانند به آسانی به بیان افکار خود پردازند و الگویی برای مقاومت ملت باشند. «ادبیات مقاومت از آنجا که بیانگر درد و رنج‌هایی است که در برهه‌های تاریخی بر ملت‌ها و یا بخشی از آن‌ها می‌گذرد؛ لذا پیوسته نمایشگر اضداد است، مرگ را در برابر حیات و آزادی را در مقابل اسارت مطرح می‌کند» (محسنی‌نیا، ۱۳۸۸، ۴).

شاعر معاصر عربی نیز، خیال شعری آن را وسیله‌ای قرار داده، تا به کشف عالمی که بر آزادی ابداعی کامل است برسد و در این خیال خلاق اصرار دارد تا تصاویرش را خودش بیافریند و آن را از واقعیت‌های پیرامونش اتخاذ نکند، از این رو تصاویر شعری در سایه‌ی تجربه‌های شعر جدید به تصاویر روحی انفعالی تبدیل شده است، که این تصاویر پر از رنگ‌ها و پرتوها و صداها و رمزهای درونی است (ورقی ۱۹۸۴: ۱۵۵).

رنگ‌ها در آشکار کردن جنبه‌های تجربه‌ی شاعران از شاعری به شاعر دیگر متفاوت است، و آن رنگ فقط رنگی که به چشم بیاید نیست بلکه مرتبط با خاطره‌های تلخ و شیرین آن شاعر است، از این رو از رنگ‌ها یک قانون رمز گونه‌ای خاص ساخته می‌شود که خواه در تعارض با ویژگی آن باشد یا با آن شباهت داشته باشد (یوسف، ۲۰۰۹: ۲۵۸). حال اگر شاعر بینای معاصر تصاویری بیافریند که با محیط پیرامونش و با آنچه تعریف شده همگون نباشد، پس نمی‌توان از یک شاعر نابینای معاصر انتظار داشت تا تصاویر و رنگ‌هایی که در شعرش به کار می‌گیرد واقعی و در جای خودش استفاده شود، چه بسا در یک جایی به نوعی هنجار شکنی کرده است و به عبارتی دیگر قصد آشنایی‌زدایی داشته است که دلالت بر رمزی از افکار آن شاعر داشته باشد و با تصویری معکوس یا رنگی غیر واقعی به طور غیر مستقیم به هدفی یا ایده‌ای اشاره کرده باشد.

این مقاله در صدد است تا ضمن بررسی کاربرد رنگها در شعر "عبدالله بردونی"، شاعر نابینای معاصر یمنی، به تبیین دلالت‌های آن‌ها و بسامد هر یک در دیوان شاعر پردازد.

پیشینه تحقیق

درباره شعر بردونی مقالاتی نوشته شده است از آن جمله: «الکنایة فی شعر البردونی دیوان (السفر إلى الأيام الخضرة) أنموذجاً» نوشته عبد الله حمود الفقیه و «جمالیة التکرار فی شعر البردونی» اثر عبد الله علوان و «ولید مشوح» در کتاب خود «الصوره الشعریه عند البردونی» به بیان رنگ در شعر این شاعر پرداخته است؛ لیکن سخن از رنگ در شعر این شاعر با دلالتی غیر از بیداری بوده و فقط جنبه شعور شاعرانه دارد و اکنون این مقاله در صدد است تا به جنبه دلالت رنگ از بعد سیاسی و ابزاری برای مقابله با حکام ستمگر زمان شاعر پردازد.

عبدالله بردونی شاعر مقاومت یمن:

عبدالله بن صالح ملقب به «بردونی» کاتب، شاعر، ناقد و تاریخ نگار بزرگ یمنی به سال ۱۹۲۸م دیده به جهان گشود اما این دیدن دنیا دیری نپایید؛ زیرا وی در پنج سالگی در سال ۱۹۳۳ به بیماری آبله مبتلا شد که منجر به نابینایی وی شد (جمعه، ۱۴۳۲: ۴۳). با این حال زندان نابینایی نتوانست مانع حرکت وی در سرودن شعر، حفظ قرآن و علم آموزی شود بردونی سال‌های اولیه تحصیل خود را در مکتب‌خانه‌ها گذراند سپس به دانشگاه بزرگ شهر «صنعا» راه یافت و پس از آن به «دارالعلوم» پیوست و به عنوان مدرس ادبیات از آنجا فارغ التحصیل شد. بردونی در ۱۳ سالگی شروع به سرودن شعر کرد و بیشتر این اشعار شکایت از زمان و ناله از بد حالی اوست و به نوعی گرایش هجائی داشت که با خواندن آثار هجاءان خود را تسلی می‌داد و آن به خاطر اسباب فقر و محرومیتی بود که مدت مدیدی او را همراهی می‌کرد (بردونی، مقدمه دیوان، ۱: ۵۲).

آثار بردونی

وی شاعری با رویکردی مبارزه طلبانه و بیدار است که یمن و اوضاع نابسامان فرهنگی مردم آنجا از دغدغه‌های اصلی اش به حساب می‌آید، از این روی با اندیشه اصلاح در این وادی گام نهاده و دست به تالیف کتابهایی با موضوع فرهنگ و دموکراسی زده است تا ذهن خفته مردم را به حقیقت نزدیک سازد از آن جمله می‌توان به کتابهای ذیل اشاره کرد:

- قضایا یمنیه

- الثقافه الشعبیه تجارب و أقاویل یمنیه

- الثقافه والثوره

- فنون الأدب الشعبي في اليمن

- ديوان البردوني

وی قصایدی در مورد اشتیاق به اصل عربی خود دارد که در خلال آن به حوادثی می‌پردازد که در نفس و روح شاعر تاثیر عمیقی گذاشته است، این حنین و اشتیاق تا دهه‌ی هفتاد قرن بیست در جان و دل عرب باقی ماند، او در این زمینه از سه مرحله گذشته است؛ نخست: مرحله‌ی ذات یا اشتیاق به خویشتن و بازگشت به خویشتن است که از خلال دفاتر شعری‌اش هویداست و این مرحله شامل مجموعه‌ای از قصاید به نام: «أنا الغریب»، «أمی»، «وحدی أنا» در راس آنها «أبو تمام» و «عروبة الیوم» می‌باشد، مرحله‌ی دوم: مجموعه قصاید متفرقه در بین دفاتر شعری‌اش چون: «الغزو من الداخل» و «من منفی إلى منفی» است، و مرحله‌ی سوم که در آن به مرحله انفعالی اشتیاق به عربیت یا ملی‌گرایی می‌رسد (فقیه ۱۴۲۳: ۱). وی در عهد احمد بن یحیی سال ۱۹۴۸ به خاطر حمایت از انقلاب به زندان افتاده و در سال ۱۹۹۹ در هفتاد سالگی دارفانی را وداع می‌گوید. (<http://ar.wikipedia.org/wiki>)

هنر بردونی در کاربرد رنگ‌ها در ابیات شعری‌اش به گونه‌ای است که نشانی از نابینایی در آن دیده نمی‌شود بلکه سراینده‌ی آن ابیات فردی تیزبین است به طوری که در جهان ماده از طریق شرح زیبایش برای رنگ و مخلوط کردن رنگهای شبیه به هم بسیار ظریف عمل کرده است.

کاربست رنگ‌ها در شعر "بردونی":

بردونی می‌گوید: «شکی نیست در اینکه رنگ‌ها را با گوش می‌بینم و با درون لمس می‌کنم از این رو دلالتی غیر از این به آن می‌دهم زیرا در تصوّر خود طبق آنچه قبل از نابینایی دیده‌ام رنگ‌هایی می‌آفرینم... حتی برای معنویاتی مثل بخشندگی و جود و عشق و ملی‌گرایی و شجاعت، رنگ‌هایی تصوّر می‌کنم که هر کدام نزد من رنگ‌هایی درخشان‌تر از رنگ‌های مرئی در فصل بهار دارند». (مشوّج ۱۹۹۶: ۶۴)

اما بردونی در مدت کوتاه (پنج سالگی) زندگی‌اش که از نعمت بینایی برخوردار بود، برخی از رنگ‌ها در ذهنش باقی ماند او می‌گوید: «به یاد می‌آورم که بعضی از صحنه‌ها را دیده‌ام؛ رنگ‌های سبز و قرمز و زرد، اما این رنگ‌ها را به صورت واضح به یاد نمی‌آورم، و فرد نابینا از حواس خود برای به تصویر کشیدن چیزهای مرئی مدد می‌گیرد و مهم‌تر

از این: زبان عربی زبان بصیرت و دیدن است... زمانی که آثار "بشارین برد" و "أبو العلاء المعری" را خواندم رنگ‌ها در ذهنم نمایان شد و حالا می‌توانم رنگی را از رنگ دیگر تشخیص دهم و برای هر رنگی صفتی قرار دهم، من صدای رنگ سبز را به عنوان صدای رقیق، سرخ را به عنوان صدای خشن و سفید را به عنوان صدای آهسته می‌شنوم» (همان: ۶۶).

با اندکی تأمل در عبارات بالا، این مطلب برای ما روشن می‌شود که رنگ‌ها در ذهن این شاعر از قبل از نابینایی‌اش صورت واقعی خود را از دست داده است زیرا قبل از پنج سالگی کودک درک درستی از محیط اطراف خود ندارد، در نتیجه آنچه وی در مورد تصاویر و رنگ‌ها می‌گوید و می‌نویسد را از احساس، ذهن و هوش سرشارش مدد گرفته است، چه بسا فرد نابینا به دلیل دور بودنش از تصاویر ظاهری و فریبنده، بر افکار خود تسلط بیشتری دارد.

چنانچه در مثل آمده: «أَحْفَظُ مِنَ الْعَمِيَانِ» (صفدی ۱۹۱۱: ۳۶) و با توجه به درک درست او از واقعیتهای پیرامونش توانسته است از رنگ‌ها برداشتی صحیح و به جا داشته باشد و با نیروی تخیل تیزی که دارد مسائل و مشکلات عصر خود را به خوبی درک کند. حال به بررسی بسامد رنگ‌ها و مدلولهای مختلف آنها در شعر بردونی می‌پردازیم:

۱. رنگ سفید:

رنگ سفید کارکرد فیض و عطای مطلق دارد یعنی سفید در ذات خود فیاض است و مؤید این مطلب است که فیاض بودن صفتی است که با "نهر" در ارتباط است و در ذهن شاعران به صفت کرم دلالت دارد که مورد مَثَل است (جهاد ۲۰۰۷: ۲۹۲)، بارزترین معنای نمادین این رنگ پاکی، پاکدامنی، عصمت و بی‌گناهی، خلوص، شادی و پیروزی است، سفید سمبل صلح و پایان جنگ است، لذا پرچم صلح به این رنگ است (کوپر ۱۳۷۹، ص ۱۷۲).

بردونی گاهی مستقیماً از لفظ "بیض" برای دلالت رنگ سفید استفاده می‌کند، گاهی واژگانی می‌آورد که دلالت بر رنگ سفید دارند و احیاناً از چیزهایی نام می‌برد که به رنگ سفیدند و گاهی رنگ را در خدمت معانی می‌گیرد و گاه آن را صفت برای محسوسات می‌آورد. در زیر نمونه‌ای از رنگ سفید برای آواز آمده است:

۱-۱- سفید به عنوان صفت برای محسوسات ؛

كَمْ أَهَابُ بِأوتاری و أَلْهَمَنِي و كَمْ شَرِبْتُ أغانی البیض مِنْ فیه
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۲۳۰)

چه بسیار با چنگم فراخواندم و به من الهام گردید و چه بسیار آوازهای سفید را از دهان او برگرفتم.

در این بیت حس آمیزی در عبارت "الأغانی البیض" به پاک بودن نیت شاعر اشاره دارد و ضمیر "هاء" در "فیه" به "حَب" از نام قصیده‌ی "الحب القتیل" بر می‌گردد:

كَمْ ترسلُ الالْحانَ بیضا إِنَّمَا خَلَفَ اللّحونَ البیضَ دمعُ قانِ
یا طائرَ الانشادِ ما تشدُّو و مَنْ أوحى إِلیکَ عرائسَ الالْحانِ
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۸۴)

چه بسیار آوازهای سفید سر می‌دهی بدان که در پس آن آوازهای سفید خونی پرننگ قرار دارد،

ای پرنده‌ی آواز خوان از چه روی می‌سراییی و چه کسی عروس آوازها را به تو الهام می‌کند.

شاعر آواز پرنده را با رنگ سفید به تصویر می‌کشد، تا به پاکی و خلوص آن اشاره کند و یا بیان آشکار او را در نظر دارد، او پرنده‌ی بهار را مخاطب قرار می‌دهد تا به او بگوید: که اگر تو بیان آشکاری داری در پشت این آوازها اشکی سرخ جاری است، که اشاره به تاریخی پر از حوادث دارد و مردم این سرزمین سختی‌ها کشیده‌اند تا تو بتوانی بیان آشکاری داشته و آزاد باشی، پرنده‌ی بهار، همان شاعر است که بیان و خلوص نیت خود را مدیون خون‌های مبارزانی می‌داند که در راه دفاع از وطن و بیداری مردم و دعوت به قیام ریخته شده است. وی در بیتی دیگر با آوردن کلمه‌ی "عرائس" که رنگ سفید لباس عروس را تداعی می‌کند، معنا و مراد خود را تقویت می‌کند.

رنگ سفید بر دیگر رنگ‌ها برتری زیادی دارد، چرا که در منطق کسانی که با رنگ و هنر سر و کار دارند آمده؛ که رنگ سفید به هر رنگی اضافه شود آن را از صورت اصلی خود باز می‌دارد و ادیان مختلف نیز آن را به هاله‌ای از تقدیس و تبرک محدود کرده و آن را رمز پاکی از هر ناپاکی قرار داده‌اند، در مسیحیت نیز مانند اسلام آن را غالباً در کنار نماز و عبادت می‌آورند، چه بسا سفید رنگ بی‌طرفی است و بنده را از آنچه فکر و قلبش را مشغول زرق و برق دنیا می‌کند، باز می‌دارد (مساوی ۲۰۰۹: ۱۳۵).

در شعر بردونی الفاظی مانند: «شیب»، «إلتهاب»، «ضوء»، «نار»، «زهرة»، «صرح»، «قمره»،

"ضحی"، "نور"، "غَرَّ" با دلالت بر روشنی یا همان رنگ سفید به چشم می‌خورد که در قصیده‌ی "أبو تمام و عروبة الیوم" نمونه‌هایی از آن که دلالت بر بیداری و خیزش امت عربی دارد، یافت می‌شود.

الف) سفید در لفظ "أغرَّ": رنگ "بیاض" یا سفید رابطه‌ی ظاهری با "أغرَّ" به معنای سفید دارد، که صفت "أغرَّ" دلالت بر مُشرق بودن و لامع بودن دارد و برخی از شاعران به جای ذکر صفت "بیاض" از "أغرَّ" یا "نور" استمداد می‌گیرند (جهاد ۲۰۰۷: ۲۹۴).

و لَمَّا دَنَا الْحَيَّ ضَجَّتْ "سَعَادٌ" أَضَاعَ "حَسِين" الْخُرُوفِ الْأَغْرَّ
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۸۰)

و زمانی که قبیله نزدیک شد "سعاد" فریاد بر آورد که "حسین" گوسفند سپید را از دست داد. این بیت به حادثه‌ی "کربلا" اشاره می‌کند؛ زمانی که "امام حسین" (علیه السلام)، "علی اصغر" (علیه السلام) را مانند یک قربانی از دست داد و "زینب" فریاد برآورد، در اینجا "سعاد" رمز "زینب" خواهر امام حسین (ع) است و بزّه پیشانی سفید نیز رمز حضرت "علی اصغر" است. بردونی با صفت قرار دادن لفظ "أغرَّ"، به فضیلت و بی‌گناه بودن آن قربانی در کربلا اشاره می‌کند همچنان که امروزه نیز در "فلسطین، یمن، عراق" کودکانی قربانی استبداد و نژاد پرستی می‌شوند تا با جانفشانی خود درس آزادی و آزادمردی به خفتگان جهان عرب بیاموزند و حاکمانی را که به دفاع از اشغالگران سکوت کرده‌اند را به سخن وادارند.

ب) سفید در لفظ "شیب":

مَاذَا؟ أَتَعْتَجِبُ مِنْ شَيْبِي عَلَي صَغْرِي؟
و الْيَوْمَ أَذْوَى وَ طَيْشُ الْفَنِّ يَعْرِفُنِي
و الْإِربَعُونَ عَلَي خَدِّي تَلْتَهَبُ
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۲۵۷)

چرا از پیری من در شگفتی؟ من انسانی پیر متولد شده‌ام، چگونه در شگفتی؟
و امروز پزمرده شده‌ام در حالی که سرخوشی هنر مرا به خاطر دارد و این چهل سال بر گونه‌ام شعله‌ور گردیده است.

در این ابیات لفظ "شیب" صفت برای موی سفید است و شاعر دلالت مثبت آن را که همان تجربه‌ی پیری است در نظر دارد و می‌گوید: چرا از سپید مویی من در شگفتی، به عبارتی دیگر؛ چرا در شگفتی که من در دوران نونهالی نیز با تجربه باشم، شاعر رنج کشیدن خود را در راه وطن نشان می‌دهد و از "إلتهاب الخد" به مقصود آشنا بودن و نقش داشتن خود در راه بیداری و هوشیاری مردم می‌پردازد.

۱-۲- سفید، صفتی برای معنویات:

كذا اذا ابيضَ إيناعُ الحياةِ علي^۱ وَجِهَ الاديبِ أضاءَ الفكرُ و الادبُ
و أنتَ مَنْ شَبَّتَ قَبْلَ الارْبَعِينَ علي نارٍ "الحماسة" تَجْلُوها و تنتحبُ
(بردونی ۲، ۱۹۸۶: ۲۵۷)

چنین است که وقتی سرچشمه‌ی زندگی بر چهره‌ی هنرمند روشن شود، فکر و ادبش منور می‌گردد/ و تو همانی که قبل از چهل سالگی به خاطر آتش جنگی که آن را آشکار کردی و بر آن گریستی به پیری رسیده‌ای.

مفرداتی که که دلالت بر پدیده‌ی آتش دارد مؤکد این مطلب است که مدت زمان اشغال صهیونستی طولانی شده است (یوسف ۲۰۰۹: ۱۵۲)، بردونی در قصیده‌ی "ابو تمام و عروبه الیوم" با آوردن مفردات یا عباراتی همچون: "التهاب الخد"، "الشیب"، "أضواء الفكر و الأدب"، "نار الحماسة" به نقش خود در انقلاب می‌پردازد و در خلال این تصاویر با برجسته کردن رنگ سفید در نور برای افکار ادیب برای هر شاعر و نویسنده، نقش سرنوشت ساز قائل است و با به کار گرفتن آتش برای نشان دادن حماسه و شور، بین این معانی دلالت وسیعی ایجاد کرده است، تا به مطلق انقلاب و حماسه اشاره کند و انقلاب ادیب را به آتش حماسه متصل گرداند.

۲. رنگ سیاه:

سیاه تیره‌ترین رنگ و نمایانگر رمز مطلق است که در فراسوی آن زندگی متوقف می‌گردد، لذا بیانگر فکر پوچی و نابودی است، سیاه به معنی "نه" بوده و نقطه‌ی مقابل "بله" رنگ سفید است، سفید به صفحه‌ی خالی می‌ماند که داستان را باید روی آن نوشت، ولی سیاه نقطه‌ی پایانی است که در فراسوی آن هیچ چیز وجود ندارد (لوشر ۱۳۶۹: ۹۷)، اما در لغت آمده است: «لفلان سواد»: یعنی مال فراوانی دارد (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳، ذیل واژه سود)، لفظ سیاه در لغت و اصطلاح و در رمز تفاوت بسیاری دارد، به طوری که در لغت دلالت مثبت دارد اما در رمز دلالت منفی دارد.

۲-۱. سیاه، صفتی برای محسوسات:

بردونی در اشعارش رنگ سیاه را به عنوان صفت برای مواردی می‌آورد که ناخشنودی‌اش را از آن‌ها بیان می‌دارد، این رنگ در اشعار بردونی کارکرد منفی دارد و آن در ابیات زیر به طور واضح استنباط می‌شود:

يدني إلى الموتِ حُكماً يخوضُ مِنَ العارِ مُستنقِعاً أسوداً

(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۴۰۵)

طی یک قضاوت به سوی مرگ نزدیک می‌شود قضاوتی که از روی ننگ به گردابی سیاه‌تر می‌رود.

این سروده به مناسبت تظاهرات جوانان یمنی در سال ۱۳۸۲ هـ سروده شده است و شاعر در آن مرگ را به مردابی سیاه تشبیه می‌کند که مراد او رنگ مرداب نیست، بلکه منظور از آن، بیان توقف زندگی در آن مرداب است و مرداب را همان موقعیت و سرزمین عربی می‌داند، چرا که کشورهای مستبد غرب از آن‌ها بهره‌کشی کرده و منابع سرزمینشان را به غارت می‌برند.

أَتَدْرِي أَنَّ خَلْفَ الطَّيْنِ شَعْبًا
مِنَ الْغُرَبَانِ يَفْخَرُ بِالسَّوَادِ؟
(بردونی، ۱۹۸۶م، ج ۱: ۶۲۷)

آیا می‌دانی که در پس این گل، دسته‌ای کلاغ است که به رنگ سیاه افتخار می‌کنند. وی در این قصیده به نام "فارس الآمال" شهید "عبدالله اللقیه" را مورد خطاب قرار می‌دهد و شجاعت او را ستایش می‌کند، ابتدای قصیده اینچنین است:

أَخِي أَدْعُوكَ مِنْ خَلْفِ إِتْقَادِي
وَأَبْحَثُ عَنْ لِقَائِكَ فِي رِمَادِي

برادرم! تو را از پشت افروختگی خود فرا می‌خوانم و دیدار تو را در خاکسترم جستجو می‌کنم. شاعر خود را آتش زیر خاکستر می‌داند و این خاکستر مگر با خون شهیدان امثال شهید "اللقیه" برافروخته نمی‌شود، شاعر از مخاطب خود می‌خواهد که راه وی را ادامه دهد و در بیتی دیگر با دلالت لفظ سیاه برای کلاغان؛ کسانی را که مایه‌ی ننگ ملت بوده و یا برای مردم، شوم هستند را کلاغانی می‌داند که به سیاهی خود افتخار می‌کنند، چه بسا در بین عرب، مزدوران و بیگانگان وجود دارد که راه خود را از مردم جدا کرده‌اند و تنها به خود می‌اندیشند، سیاهی در اینجا به دو معنا دلالت می‌کند؛ جایی که کلاغان به سیاهی افتخار می‌کنند، منظور کثرت آن‌هاست و جایی که شاعر آن را زشت می‌داند، مقصود کارکرد منفی آن است که دلالت بر حزن و اندوه دارد؛ چرا که «رنگ سیاه در بین عرب و عجم مرتبط به عزا و عزاداری است» (صالح ۲۰۰۵: ۲۰) و می‌گوید: بعد از تو مردمی آمدند در لباس آدم، به کلاغانی می‌مانند که مصیبت‌های امت عربی را درک نمی‌کنند و تنها به فکر منافع خود هستند.

لَمْ أَفْتِ مَأْتَمًا مِنَ الْعَمْرِ إِلَّا وَأَلَاقِي مِنْ بَعْدِهِ أَلْفَ مَأْتَمٍ

وَحَيَاةَ الشَّقَا عَلَى الشَّاعِرِ الْحَسَّاسِ أَدْعِي مِنَ الْجَحِيمِ وَأُدْهِمُ

(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۱۸۸)

در طول حیاتم هیچ مجلس عزایی از دستم نرفت مگر این که بعد از آن هزار مجلس عزای بر من گذشت/ و زندگی ناخجسته بر شاعر پر احساس، فجیع بارتر و سیاه‌تر از جهنم است.

"آدهم" به معنی سیاه است، شاعر این نغمه‌های حزین را به هنگام بیماری در بیمارستان سروده است در حالی که در جانش اضطراباتی مثل اضطراب موج در تلاطم است و گویی شب از پشت پنجره همچون جان‌باخته‌ای ساکت است (بردونی، مقدمه قصیده: ۱۸۶) وی با آوردن واژه‌ی "آدهم" به معنی سیاه، شدت مصیبت را متذکر می‌شود و زندگی خود را زندگی شقاوت‌مند و بدبخت می‌نامد، بردونی شاعر واقعی را شاعر حساس می‌داند، او که مسائل زمان خود را می‌فهمد و درک می‌کند، بردونی این خواری و ذلت را نمی‌پذیرد و آن را از عذاب آخرت مصیبت بارتر می‌بیند، شاعر در اینجا با دلالت لفظ "آدهم" بر سیاهی، دلالت منفی رنگ سیاه به معنای مصیبت و تلخی را مراد قرار می‌دهد و سعی در نشان دادن رنج خود در مسیر بیداری مردم دارد.

۲-۲. سیاه، صفتی برای معنویات؛

وحدی و أمواتُ المنی و الذکریاتُ السودُ عِنْدِی
(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۲۲۷)

من تنه‌ایم و آرزوهای از دست رفته و خاطرات تیره از آن من است. مقصود شاعر از صفت سیاه برای "الذکریات السود"، خاطره‌ها، مرارت و تلخی آن است که روزهای سخت و درد آور را یاد آور می‌شود، چنانچه در مصراع قبل نیز از آرزوهای از دست رفته‌ی خود سخن می‌گوید.

فیمَ السکوتُ و نصفُ الشعبِ ها هنا یَشقی و نصفُ فی الشعبِ مشرِّدٌ؟
یا عیدُ هذا الشعبُ ذلُّ نبوغه و طوی نوابغه السکونُ الأسودُ
(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۳۶۴)

این سکوت برای چیست؟ در حالی که نیمی از مردم اینچنین در رنجند و نیمی دیگر در دامنه‌ها آواره‌اند/ ای عید! اندیشه‌ی این مردم خار گشته است و رکودی سیاه آن را در برگرفته است.

شاعر می‌آورد: "السکون الأسود"، زیرا صفت سیاه را برای ساکن ماندن افکار ملت عرب و شقاوت و بدبختی آن‌ها در نظر دارد تا بگوید: این همه ذلت و خواری برای کنار گذاشتن افکار جوانان و تکیه بر بیگانگان است، می‌بینیم بردونی دلیرانه در مقابل طاغوتیان می‌ایستد و آنان را محکوم کرده و مردم و دیگر شاعران را به بیرون آمدن از این

شقاوت و بدبختی دعوت می کند.

۳. رنگ سرخ:

رنگ قرمز محرک اراده برای پیروزی است و تمام شکل‌های شور و زندگی و قدرت و تحول را شامل می‌شود و انگیزه‌های برای فعالیت شدید، پیکار و رقابت است (لوشر، ترجمه ابی زاده ۱۳۶۹: ۸۷).

"بردونی" رنگ سرخ را برای دلالت‌های گوناگون در دیوان‌های شعری خود به کار گرفته است و در تصاویر شعری‌اش، رنگ سرخ وسیله‌ای است برای برانگیختن مردم و دعوت به قیام، چه به صورت مستقیم در همان واژه‌ی "حمر" و چه غیر مستقیم در چیزهایی که به رنگ سرخ است دیده می‌شود، زیرا این رنگ، رنگ زنده و پر تحرک است.

۳-۱. سرخ، صفتی برای محسوسات؛

صَافِحَتٌ مِصرَ فَرَدَتَ فِی بِنِیَانِهَا "هرما" إِلَى الْهَرَمِ الْأَشْمِّ الْأَكْبَرِ
أَرْضُ الْجَنُوبِ - وَأَنْتَ نَخْوَةٌ تَأْرِهَا - ظَمًا تَحْنُ إِلَى الصَّرَاعِ الْأَحْمَرِ
(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۹۴)

تو به "مصر" آمدی و با اضافه کردن هر می به آن هرم بلند و بزرگ به بنیان آن فزونی بخشیدی/ سرزمین جنوبی که تو اسوه‌ی بلند همتی انقلاب آن هستی، تشنه است و به جنگی سرخ اشتیاق دارد.

این قصیده در مدح فرماندهی شهید سروده شده است که قبرش هرم و افتخاری برای تمدن مصر است، عبارت "الصراع الأحمر" این نوع کاربرد یعنی رنگ به عنوان صفت برای درگیری، به عنوان دلالت بر شهادت و خونریزی است و در این بیت به این مقصود می‌پردازد که سرزمین مصر با فدا کردن جان‌ها و ریختن خون‌ها و اضافه کردن هر می از پیکر انسان‌ها به هرم‌هایش به آبادانی و بنیان و اساس خود افزود و اشاره می‌کند که این مهم، جز با همکاری و دست در دست یکدیگر دادن به سرانجام نمی‌رسد که با لفظ "صافحت" و مجاز قرار دادن مصر از مردم آن به زیبایی آن مطلب افزوده است و در بیت دیگر اشتیاق خاک جنوب را - که همان یمن، میهن اوست - به خونخواهی و شهادت‌طلبی بیان می‌دارد.

و شاعر در قصیده‌ی "البعث العربی" به مناسبت کنفرانسی که سه نفر از سران عرب؛ "امام احمد" و "جمال عبدالناصر" و "ملک سعود" برگزار کردند، سروده شده است:

إِنَّمَا الْعَرَبُ ثَوْرَةٌ وَحَدَّتْهَا يَقِظَةُ الْبَعْثِ وَإِتْفَاضُ الْوُجُودِ

و إذكرى في المعارك الحمر "سعداً" و "علياً" و "خالد بن الوليد"
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۱۵۲-۱۵۳)

ریشه‌ی عربی انقلابی است که بیداری خیزش و برخاستن هستی، آن را به اتحاد رسانده است / شاید که حجاز و یمن میمون و مصر در تلاش متحد شوند / در جنگ‌های سرخ "سعد" و "علی" و "خالد بن ولید" را به خاطر بیاور.

مقدمه‌ی قصیده، در آن به مجد و عظمت گذشته‌ی عرب و وحدت آن اشاره می‌کند و به بیداری و انتفاضه‌ی آن می‌پردازد و با نام بردن از مکان، سران آن را در نظر دارد و در ادامه با فراخوانی شخصیت‌های سنتی و دینی چون: "سعد بن ابی وقاص" و "علی بن ابی طالب" و "خالد بن ولید" و با دلالت دادن رنگ سرخ برای جنگ و نبرد که مقتضای حال انقلاب و تحول است، جان تازه‌ای به روح عرب می‌بخشد و صفت آزادی و یا گرمابخشی را برای خون سرخ رنگ آورده است، آن خونی که با جریان یافتن آن است که عرب روح دوباره گرفته و از پراکندگی به اتحاد رسیده است، شاعر بردونی با این قصیده اعتبار خود را به عنوان یک وطن‌خواه روشنفکر و یک مسلمان پایبند به آرمان‌های دینی، به اوج والایی رسانده است.

يا أخی یا ابنَ الفدیٰ فیما التّمادی و فلسطینُ تنادی و تنادی؟
ضجّت المعرکةُ الحمراء... فقم: نلتهب، فالنورُ من نار الجهاد
و دعا داعی الفدیٰ فلنحترق فی الوغی أو یحترق فیها الاعادی
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۴۸۸)

ای برادر من! ای فرزند قربانی! چرا به پا نمی‌خیزی، در حالی که فلسطین به کرات فرا می‌خواند؟ / آن معرکه‌ی سرخ هممه به پا کرد... پس برخیز: تا برافروزیم چرا که نور از آتش جهاد است / و فراخوانده‌ی فدا شدن فراخواند بنابراین باید در جنگ بسوزیم و یا در آن دشمنان بسوزند.

شاعر پیوسته از حوادث واقعی پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد و به فردایی بهتر چشم امید دارد که انقلاب آن را به وجود می‌آورد، به طوری که وطن خواهان را به جانفشانی تشویق می‌کند و وظیفه‌ی آن‌ها می‌داند که جان خود را فدای وطن کنند و می‌بینیم که شاعر با به کارگیری فعل مضارع [تنادی] که دلالت بر استمرار دارد بر تاکید آن حریص است (یوسف ۲۰۰۹: ۱۷۱).

خون، رمز فداکاری و جانفشانی است و یا سر آن دارد که شور و حماسه‌ی آن نبرد را بیان کند و فداده‌ی خود و هم‌وطنان خود را به تصویر بکشد که یا در جنگ خواهند

سوخ و یا دشمن را به آتش خواهند کشید و با آوردن اسلوب امر "فلنحترق" آن را وظیفه‌ی خود و دیگران می‌داند و ایستادگی را از آنان خواستار است و احتراق از لوازم آتش است، آتش نیز به رنگ سرخ دلالت می‌کند، «آن آتشی که رمز سلطه و رویاست» (همان: ۲۵۷).

و تاکید بر هیجانی بودن این دعوت به نبرد را بیشتر می‌کند و به حقیقت پیوستن رویای آزادی فلسطین را بیان می‌دارد و در جایی دیگر با آوردن واژه‌ی "معدمة" و "خد ناری" به نحوی از رنگ سرخ برای بیان مقاصدش استفاده می‌کند:

بكل روض شاعرٍ يذورُ الغنا فوقَ الربا و عرائس الازهارِ
و كأنَّ أزهارَ الغصونِ عرائسُ بيضُ معدمةُ الشفا عواری
و خرائدُ زهرُ الصبا يسفرنَ عن ثغرٍ لثالی و خد ناری
(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۲۴۱)

در هر گلستانی شاعریست که بر بلندی تپه‌ها و عروس شکوفه‌ها نغمه سرایی می‌کند انگار شکوفه‌های شاخه‌ها عروس‌هایی سفید با لبانی سرخ و عریانند و شکوفه‌های صبح دوشیزگانی هستند که از لبان همچون مروارید و گونه‌های همچون آتش پرده بر می‌دارند.

شاعر در قالب غزل به وحدت شاعران عرب می‌پردازد که در هر منطقه شاعری آشکارا آواز بر می‌آورد، کلمه‌ی "آزهار" به معنی شکوفه و "عرائس" به رنگ سفید دلالت دارد، اما "معدم" «ماده‌ای است که با آن رنگ می‌کنند، "الأزهری" گفته: آن رنگی است که به گفته‌ی مردم بحرین: کنیزان با آن خضاب می‌کنند» (قرعان ۱۹۹۸: ۹۷) و شاعر با آن به سرخی لبان اشاره می‌کند که می‌تواند بیانگر هیجانی بودن و انقلابی بودن گفته‌های آنان باشد، چنانچه در بیت سوم با لفظ "خد ناری" معنای آن را استوار می‌کند و گونه‌ی سرخ در این جا به چند معناست؛ یکی دلالت بر شادی و طرب حاصل از انقلاب شاعر است و دیگری دلالت بر خشم است که از شدت آتشی که در درون دارد گلگون شده است و آن خشم نسبت به حاکمان بی‌لیاقت امت عربی است و دیگر اینکه می‌تواند بر سیلی و مشتی دلالت کند، که ظلم و استبداد حاکمان بر صورت او وارد کرده است.

شاعر در قصیده‌ی "حین یصحو الشعب" به برخی از ناخشنودی‌های زندگی که مردم در آن به سر می‌برند می‌پردازد؛ مانند: گرسنگی و جهل و ستم، تا این فریاد طنین‌انداز انقلابی را سر دهد که با آن هر انسان ناشنوایی می‌شنود (إسماعیل ۱۹۸۶: ۲۰) همان‌طور که از نام قصیده پیداست شاعر با کاربست واژه «یصحو» بر بیدار شدن مردم از خواب

و سکون غفلت تأکید می‌کند، بیداری که با به‌کار بردن واژه «الشعب: مردم» عمومیت و شمول را می‌طلبد. در ادامه شاعر از جهل مردم شکایت می‌کند؛ جهلی که گاهی واقعی است و گاهی تظاهر به آن است.

اما در بیتی دیگر از همین قصیده از مردم می‌خواهد، با صدای خود حکومتی را به آتش بکشند که از زخم سرخ آنان شراب عیش می‌نوشد، شاعر در اینجا با آوردن لفظ "القانی" به معنی سرخ پررنگ، در صدد آن است هیجان و شوری در بین مردم خود به وجود آورد، و لفظ "جرح" یا همان جراحت را مجاز برای خون قرار داده و می‌گوید: امام احمد خون‌مایه‌ی حیاتان را وسیله‌ای برای خوشگذرانی خود و بهره‌کشی از شما ساخته است.

۳-۲. سرخ، صفتی برای معنویات:

لکئی لا یعودَ القبرُ میلاَدَ مِیتِ
لکئی لا یوالی قیصرَ عهدَ قیصرِ
ان "دم الخضراء" فیهِ مُعَلَّبٌ
یدوبُ نری، یمشی حُقُولاً اِلی القری'
ان خطاهُ، تُنبُتُ الوردَ فی الصفا
و فی الرملِ اُضحیٰ یعشقُ الحُسنَ اُحمرِ
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۴۷۵)

برای اینکه قبر، میلاد مرده‌ای را تکرار نکند و برای این که پادشاه قیصری دوره‌ی دیگری را تکرار نکند/ زیرا خون سرزمین یمن در آن تعبیه شده است و رفته رفته محو می‌شود و می‌بینیم که دشت‌ها را به سوی روستاها طی می‌کند/ زیرا گام‌های او در پاکی، گل سرخ می‌رویاند و در ریگزار درخشان‌تر به نظر می‌رسد چرا که دوست‌دار نیکویی به رنگ سرخ است.

بردونی در مصراع اول به اسطوره‌ی "إلیعازر" (Eliazer) اشاره می‌کند. او الاهی زوج است و مسیح برای بازگرداندن او به دنیا و زنده شدن دوباره‌ی او تلاش می‌کند (نشاوی ۱۹۸۰: ۴۹۳) و در مصراع دوم به سلطه‌ی روم بر کشورهای شرق می‌پردازد و مرادش از "خضراء" سرزمین یمن است، می‌گوید: زیرا خون یمن در عهد قیصر نهادینه شده است و در بیت بعد می‌آورد: اثر آن خون در پاکی، گل سرخ می‌رویاند و در ریگزار، درخشان‌تر به نظر می‌آید، زیرا او سختی را انتخاب کرده است، عبارت "الحسن أحمَر" در "لسان العرب" به سختی و مشقت اشاره می‌کند و می‌گوید: هر کس نیکویی می‌خواهد بر چیزهایی که از آن متنفر است صبر می‌کند (ابن منظور ۱۴۱۴، ۲: ذیل واژه: حمر)، اما آن سختی و دردی که در راه وطن متحمل می‌شود بسیار نیکو و خواستنی است، شاعر در اینجا برای بیان مقصود خود چه زیبا به گونه‌های مختلف از رنگهای متفاوت بهره برده است، «وقتی شاعر در اوقات سختی و شکستش از طبیعت مدد می‌گیرد، برای اینست که طبیعت از فنون

دیگر تاثیرگذارتر و محسوس‌تر است» (یوسف ۲۰۰۹: ۴۷) و اگر درک کنیم که شاعر معاصر بیشتر مخاطبانش عامه‌ی مردم‌اند پس پر واضح است که از طبیعت و محسوساتی مانند رنگ، برای فهم و بیان شعرش کمک می‌گیرد.

۴. رنگ سبز:

از نظر علمی «سبز رنگ اصلی و عمده‌ی طبیعت و رنگ سیاره‌ی کنونی ماست، این رنگ نماد یک مرحله‌ی تکاملی است که دنیای ما حاصل این تکامل است. گفته می‌شود که سیاره‌ی زمین از طریق سه رنگ قرمز، نارنجی و زرد که نشان دهنده‌ی رشد مراحل جسمی و ذهنی است، تکامل پیدا کرده است» (باسانو ۱۳۸۳: ۵۳).

و اما از منظر روانشناسی «رنگ سبز رگه‌ای از رنگ آبی را نیز دارد و نشانگر وجود شرایط روحی "اضطراب انعطاف پذیر" است، انتخاب کننده‌ی این رنگ دارای صفات روحی اراده در انجام کار، پشت کار و استقامت است... و از اثبات عقیده و خود آگاهی نیز حکایت می‌کند... انتخاب کننده‌ی این رنگ مایل به تاثیر گذاشتن در محیط پیرامون خویش است، چنین شخصی نیاز به شناخته شدن و داشتن راه و روش خاص خود در برابر مخالفت و ایستادگی است» (لوشر ۱۳۶۹: ۸۳ و ۸۵).

بردونی این رنگ را در ترکیب‌هایی چون؛ «إخضرار الأودية»، «دم الخضراء»، «خضرة الصفصاف»، «الجمرات الخضرة»، «إخضرار الشجر»، «إخضرار السهول»، «الطيف الحمر والخضر»، «خضرة الأنس»، «أحضانة الخضر»، «أصدأوه الخضر»، «الميلاد الأخضر»، «إخضرار مواسمی..دفتی.. مذاقی»، «أيامنا الخضر»، «إخضرار الحياه» به کار برده است، که صفاتی برای دره‌ها، سرزمین یمن، درخت بید، درخت، دشتها، طیف خیال، همدمی، آغوش، صداها، میلاد، موسم، گرما، سلیقه، ایام شاعر و زندگی آورده است، گویی شاعر در این اشیاء و اماکن و این معانی الهاماتی در زندگی خود می‌بیند و اینها چیزهایی است که شاعر به آن چشم امید دارد و تکامل آن را خواستار است و کمبود و تاثیر آن را به مخاطبش یاد آور می‌شود و اگر بخواهیم یک دلالت مشترک در همه‌ی این‌ها بیابیم؛ مقاومت و ایستادگی است که عصر شاعر آن را می‌طلبد.

۴-۱. سبز، صفتی برای محسوسات:

شاعر در هشت جای دیوان سرزمین خود "یمن" را، با این رنگ با ذکر موصوف یا جانشین آن، نام می‌برد، که نمونه‌هایی از آن در زیر آمده است:

مِنْ خَاطِرِ "اليمَن" الخُضراءِ و مُهَجَّتِها هَذِي الاغاريْدُ و الاصداءُ و الفِكْرُ

يا أمي اليمَنَ الخضراءَ و فاتتني مِنْكَ الفُتُونُ و مِئى العِشْقُ و السَهْرُ
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۵۶-۵۷)

این آوازاها و صداها و اندیشه‌ها به خاطر سرزمین یمن و قلب (طبع) آن است
ای مادرم! ای سرزمین یمن! به خاطر تو افسونی مرا شیفته کرده است و من دچار عشق
و بی‌خوابی گشته‌ام.

شاعر شعر خود را چون آوازی می‌داند که به وسیله‌ی آن مردمش را فرا می‌خواند، او
خود را شیفته و بی‌خواب وطن می‌داند و التزام و تعهد خود را نسبت به سرزمین خود
بیان می‌دارد و در جاهایی که این رنگ را به تنهایی می‌آورد، سرزمین خود "یمن" را مراد
قرار می‌دهد.

و ارتادت "الخضراء" الکنانة فانتشت نَسَمَاتُ مَأْرَبَ فِی أُصَيْلِ الاَقْصَرِ
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۹۳)

این پهنه‌ی سبز تیردان برگرفت در نتیجه نسیم‌های شهر "مأرب" در شامگاه شهر "أقصر"
سرمست شد.

لَكِي لا يَعُوذُ القَبْرُ مِلاَدَ مِيتِ لَكِي لا يُوالِي قِيسْرُ عَهْدَ قِيسِرا
إِنْ "دم الخضراء" فِيه مَعْلَبٌ يذوب نري، يمشی حقولا إلى القرى'
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۴۷۵)

در این دو بیت، صفت "خضراء" کنایه از سرزمین "یمن" است. در بیت اول شادی
سرزمین خود را به خاطر بازگشت فرمانده از جنگ در دفاع از میهنش نشان می‌دهد و
اذعان می‌دارد که حال و هوای شهر "مأرب" در یمن بر شهر "أقصر" در مصر تاثیرگذار
است و بیت دیگر، از قصیده‌ی "الخضر المغمور" است که شاعر در این قصیده حس
ناکامی خود را آشکار می‌کند و از اسطوره‌ی "إلیعاذر" یاد می‌کند، اما این امید را در خود
تقویت می‌کند که حیات این سرزمین در رگ و خون "إلیعاذر" است.

۴-۲. سبز، صفتی برای معنویات:

بردونی در این رنگ شادمانی خود را به نمایش می‌گذارد چرا که آن را صفت برای
مواردی نام می‌برد که به نوعی به آنها امید دارد و از این رنگ رمز حاصل‌خیزی را
مقصود خود قرار می‌دهد و به انواع گوناگون از آن استفاده می‌کند، وی می‌گوید:

سوف تأتي أيامنا الخضر لكن كى ترانا نجيؤها قبل تأتي
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۳۷۰)

روزگار سبز ما فراخواهد رسید اما می‌توان قبل از آمدنش آن را نظاره کرد.

شاعر از صفت "خضراء" به معنی رنگ سبز برای ایامی که به آن چشم امید دارد نام برده، و از آن رنگ نوعی خصب و حاصلخیزی را مراد قرار داده است، لکن در مصراع دوم به این نکته اشاره دارد که ملت عرب باید خود، به سمت آن آبادانی و حاصلخیزی حرکت کند و از لفظ "نجیی" خیزش و بیداری عرب را خواستار است، هر چند که در مصراع اول به صراحت به آمدن روزهای آبادانی اشاره می‌کند، اما آن را در گرو آمادگی عرب برای استقبال از آن می‌داند.

۵. رنگ زرد:

صفات اصلی رنگ زرد عبارتند از: روشنی، بازتاب، کیفیت درخشان و شادمانی زود گذر، زرد نمایانگر توسعه طلبی بلامانع، سهل گرفتن یا تسکین خاطر است و نقطه‌ی مقابل سبز است (لوشر، ترجمه ابی زاده ۱۳۶۹: ۹۰)، این رنگ دو معنایی است؛ زیرا یک بار به خشکی و قحطی دلالت می‌کند و بار دیگر به برداشت و درو محصول و به رنگ خورشید- که منشا رزق و روزی است- نزدیک است (محمد حمدان ۲۰۰۸: ۳۷).

با بررسی دفترهای شعری بردونی از رنگ زرد در آن این گونه برداشت می‌شود که شاعر تقریباً در تمام قصاید خود کارکرد منفی رنگ زرد را در نظر داشته است و آن چیزی که صفت زرد بر آن عرض می‌شود را پوچ و بیهوده و خالی تصور می‌کند، مانند عبارات زیر: "صفرته من الأموات"، "إصفرار الذبول"، "أصفر العقل"، "الید الصفراء"، "إصفرار الرماد العجوز"، "جو الخریف الأصفر العاصف"، "وجیهما صفره"، "صفرة الغصون الخلیعه"، "إصفرار التوایب"، "إصفرار القوافی"، "حماسة صفراء"، "صفر الغمام"، "العشایا الصفر"، "الأسامی الصفر تصرخ فی خوف" و گاهی با فعل مضارع مثل: "یصفر الوجوم".

۱-۵. زرد، صفتی برای محسوسات:

شاعر در ابیات زیر از قصیده‌ی "صنعاء و الموت و المیلاد" دو معنا برای رنگ زرد در نظر می‌گیرد:

هل تَدْرِی صنعاء الصرعی	کیف إنطفأت؟ و متی تنشر؟
کالمشمش ماتت واقفة	لنعد المیلاد الأخر
تندی و تجف لکی تندی	و ترف، ترف لکی تصفر
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۱۷۵)	

آیا می‌دانی شهر صنعاى زمین خورده چگونه فرونشست؟ و چه زمان برانگیخته خواهد شد؟

همچون زدآلویی که ایستاده مرده است تا میلادی سبز به شمار آید. باطراوت می‌شود و خشک می‌شود تا باطراوت شود و بدرخشد و می‌درخشد تا زرد شود.

بردونی می‌گوید: صنعاء مانند زرد آلو ایستاده مرد، تا تولد سبز به شمار بیاید، یعنی زردآلو نخواست که رنگش زرد شود و قبل از اینکه زرد شود و برسد، به مرگ رسید، اما در بیت بعد می‌آورد: مرطوب می‌شود و خشک می‌شود تا مرطوب شود و بدرخشد و می‌درخشد تا زرد شود و چنانچه از عنوان این قصیده هویداست شاعر در اینجا به نوعی تناقض‌گویی دچار شده است که یک بار از رنگ زرد معنای خشکسالی و بار دیگر معنای درخشندگی را به ذهن می‌آورد، گویی با آوردن کاربردهای متناقض، به نوعی به خدعه و نیرنگ و گویی به ناامیدی اشاره می‌کند و مراد از صنعاء مردم آن شهر است که برای نجات میهن خود تلاش نمی‌کنند و شاعر از حرف روی "راء" و تکرارش بر زبان به هنگام تلفظ و فعل مضارع (تصرف) مدد گرفته که هر دو اسلوب، دلالت بر استمرار امر و دامنه‌دار بودن آن دارد (ر.ک: حسن عباس ۱۹۹۸: ۸۳).

۲-۵. زرد، صفتی برای معنویات:

و بَعْدَ عَشْرِينَ إِحْتِمَالًا، بَدَتْ
حَمَاسَةً صَفْرَاءَ مَعْرُوقَةً
وَلَادَةً مَكْرُورَةً زَائِفَةً
أَنْشُودَةً مَسْلُولَةً وَاجِفَةً
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۴۱۶)

و بعد از دو دهه انتظار، تولدی تکراری و دروغین به نظر رسید
حماسه‌ای زرد و ریشه دار، سروده‌ای آخته و بی‌حاصل.

شاعر صفت "صفراء" را برای حماسه در نظر گرفته، اما آن حماسه‌ای ناکام مانده است، که بعد از سال‌ها انتظار دوباره به انقلابی بی‌نتیجه و بی‌ثمر تبدیل شده است و با آوردن صفت "زائفه" و "واجفه"، دروغ بودن و بی‌حاصل بودن آن حماسه را به تصویر می‌کشد؛ چرا که خیزشی زودگذر بوده است.

كَانَ يَأْتِي وَالْجُوعُ يَشْوِي يَدَيْهِ
وَعَلَىٰ وَجْهِهِ أَصْفِرَارُ الْقَوَافِي
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۱۲۵)

او می‌آمد در حالی که گرسنگی دو دستش را می‌سوزاند و بر صورتش قافیه‌های زرد و تهی بود.

او در این بیت علی‌رغم تلاشش در راه بیداری مردم، ناکامی خود را بیان می‌دارد، وی لفظ "قوافی" را مجاز از شعرش گرفته است و منظور از "اصفرار القوافی" بی‌حاصلی شعر

اوست و چنان که از دیوان وی یافت می‌شود رنگ زرد، رنگی افسرده و دلالت ناکامی دارد.

۶. رنگ آبی:

رنگ آبی از نظر روانشناسی نشان دهنده آرامش است و از نظر فیزیولوژیکی معنای خشنودی می‌دهد (لوشر، ترجمه ابی زاده ۱۳۶۹: ۸۷) "أزرق" (به رنگ آبی) در فرهنگ گذشته کمتر کاربرد داشته است، اما این رنگ در نزد عرب آنگاه که صفت برای چشم قرار گیرد، از خدعه و نیرنگ سخن می‌گوید (صالح ۲۰۰۵: ۲۱) و همچنین آبی رنگ مودت و صداقت و حکمت و جاودانگی است و عرب آن را برای خالکوبی به کار می‌گرفته است (مشوچ ۱۹۹۶: ۱۸۲) عبدالله بردونی در دیوانش کمتر از این رنگ بهره برده است، اما در قصیده "یوم المفاجأة" از آن، معانی زیاد و گسترده‌ای اتخاذ کرده است که به ظاهر تصویری دیداری است اما نمی‌توان آن را جدا از معنویات تصور کرد، جایی که می‌گوید:

هناك جئت في اشتياق المعاد
فتلحظ خلف امتداد السنين
تمر عليه خيالات مصر
(بردونی ۱۹۸۶، ۱: ۶۳۵)

تحديق كالموثق المغضب
على زرقه النيل وعدا صبي
مرور الغواني على الأعزب

آنجا در اشتیاق بازگشت از ریشه جدا شد و همچون فردی در بند و غضب آلود چشم باز کرد.

پس تو در پس گذر سال‌ها بر آبی نیل وعده‌ی کودکانه‌ای را می‌بینی.

که بر آن رویاهای مصر همانند زن‌های آوازه خوان بر مردی اعزب گذر می‌کنند. بردونی قصیده‌ی "یوم المفاجأة" را در سال ۱۹۶۴م به مناسبت خوش آمدگویی به "جمال عبدالناصر" رئیس مصر در دیدار از یمن سروده است (دیوان، مقدمه قصیده، ج ۱: ۶۲۹) ضمیر "هی" در "جئت" به سرزمین "مأرب" در یمن اشاره دارد، اوست که در انتظار بازگشت دوباره است و مانند انسان در بند و خشمگین سالهاست که چشم به راه بازگشت رود "نیل" است، سپس به آبی بودن رود نیل اشاره می‌کند، که هم صداقت و بخشندگی آن را در نظر دارد و هم اینکه رنگ آبی به خشنودی دلالت می‌کند، که اشتیاق و خشنودی "مأرب" را به بازگشت نشان می‌دهد و شاعر با لفظ "أعزب" نیاز به باروری و حاصلخیزی را تداعی می‌کند و با آوردن صفت آبی برای رود نیل، مقتضای حکمت و جاودانگی برای آینده‌ی عرب و خشنودی به آینده‌ی سرزمین‌های عربی و یک پارچگی

آن‌ها را بیان می‌دارد و حال با آمدن "جمال عبدالناصر" امکان همه‌ی این آمال و آرزوها فراهم شده است.

۷. رنگ خاکستری:

این رنگ تحت عنوان "رمادی" به معنای "خاکستری" از دو رنگ سیاه و سفید تشکیل می‌شود که در جایگاه مستقل از رنگ‌ها قرار می‌گیرد، «خاکستری یک رنگ خنثی است، نه ذهنی است و نه عینی، نه درونی بوده و نه بیرونی است، نه اضطراب آفرین و نه آرامش بخش، فاقد حیطة و قلمرو بوده و فقط یک مرز است و دارای صفت ویژه‌ی عدم مشارکت، یا کاری به کار دیگران نداشتن است» (لوشر، ترجمه ابی زاده ۱۳۶۹: ۷۴-۷۵)، «رنگ خاکستری رمز افسردگی و تنهایی و رکود است» (یوسف ۲۰۰۹: ۲۷۳)

روانشناسان معتقدند: گرایش به این رنگ و استفاده از آن نشان دهنده‌ی این است که شخص زیر فشارهای خارج، له شده و محتاج آرامش است و مداومت برای این رنگ نشان دهنده‌ی افسردگی و حتی شکست عصبی است، خاکستری تیره بیشتر نشانگر فقر و مشقت و خاکستری متعادل، تواضع را نشان می‌دهد و گاهی هم نشانگر نبودِ عزت نفس است (دی تیلو ۱۳۸۷: ۹۹)

زبان‌ی آتش زمانی که برافروخته می‌شود دیده می‌شود، آن هم به رنگ روشنی یعنی رنگ خلوص و صداقت و پاکی و در زمان سوختن صدایی از آن شنیده می‌شود صدایی شبیه صدای دادخواهی که برای احقاق حق خود تلاش می‌کند، زمانی فوران می‌کند و گاهی فرو می‌نشیند و تا زمانی که فوران می‌کند حرفی برای گفتن دارد، اما زمانی که فرو می‌نشیند، دیگر نه نوری و نه صدایی از آن شنیده نمی‌شود و تنها خاکستری از آن باقی می‌ماند که ساکن است، رنگ خاکستری در اشعار بردونی کاربرد منفی دارد؛ چرا که بر سردی و فرو نشستن آتش و بی‌حرکتی دلالت می‌کند، وی می‌گوید:

کان یحکی... و فِتْحَتَا مَقْلَتِيهِ
مَثَلُ ثَقْبِيْنِ... فِي جِدَارِ رِمَادِي
(بردونی ۱۹۸۶، ۲: ۴۴۱)

داشت قصه می‌گفت... که آن دو چشمانش را باز کردند چیزی مانند دو حفره.. در دیواری خاکستری

شاعر در دیوان خود ۴۱ مرتبه از لفظ "رماد" و "رمادی" که غالباً به معنی سکون و بی‌حرکتی است اشاره دارد، اما این دلالت و رمز، معنای منفی آن است و اگر نامی از این رنگ یا این عنصر برده است، صرفاً مقصود خود را از دلالت مقابل آن که رنگ سرخ یا

انقلاب است بیان داشته است، یا از لفظ "ریح" به معنی باد که رمز خیزش است یاد کرده، یا مستقیم به لفظ "غزو" به معنی جنگ اشاره می‌کند یا از لفظ "شهب" که پاره‌ای آتش به رنگ سرخ است سخن گفته است، یا لفظ "احتراق" به معنی آتش و یا "جذوه" به همان معنی در کنار آن آورده است.

و علیٰ تجاعید الرّمادِ یهیمُ الثلجُ البهیمُ
(بردونی ۲، ۱۹۸۶: ۱۵۱)

و بر موج‌های خاکستر آن برف یک دست، شوریده حال گشته است. و در این بیت لفظ "تجاعید الرّماد" و لفظ "ثلج" یا همان برف و یخ زدگی را به منظور عدم تحرک به میان می‌آورد، اما به دنبال آن "تفجر اللیله" به صبح رسیدن شب ظلمانی می‌پردازد که باز به یأس شاعر پایان می‌دهد، به عبارتی دیگر؛ بردونی در تمام قصاید خود وحدت موضوعی که همان خیزش ملت عرب است را از دست نمی‌دهد و به آن چشم امید دارد.

۸. رنگ گندمگون:

"أسمر" یا همان گندمگون، رنگی میان قرمز و سیاهی بوده اما بیشتر به سیاهی متمایل است، گندمگون رمزی برای رنگ پوست زمین، رنگ گل... و رمز برگ بی‌جان و همچنین پاییز و افسردگی است (احمد خلیل ۱۹۹۵: ۱۹).

شاعر قصیده‌ی "أمی" را در اندوه بازگشت به خاطرات گذشته سروده است، وی در این سروده از روزگار و سختی‌های آن شکوه می‌کند و رنگ گندمگون را برای دستان مادر خود می‌آورد، چرا که تمام سختی‌های زندگی را می‌توان در دستان مادر دید.

و تَفَشَّتْ دَمَاؤُنَا فِي الرَّوَابِي السُّمْرِ؛ كَالعِطْرِ فِي مَهَبِّ الرِّيحِ
(بردونی ۱، ۱۹۸۶: ۵۵۶)

و خون ما در تپه‌های گندمگون پراکنده شد چون؛ عطری در وزش بادهای. در این بیت شاعر خون هم‌نوعان خود را بر باد رفته می‌بیند و اندوه آن را به تصویر می‌کشد و در بیت بعدی نیز با ذکر خاطرات گندمگون دلالت اندوه را مراد قرار می‌دهد.

و ذَارَتْ ثَوَانِ، فَرَانَ السُّكُونُ يُنَوِّعُ، بِالذُّكْرِيَاتِ السُّمْرِ
(بردونی ۲، ۱۹۸۶: ۸۱)

ثانیه‌ها به گردش در آمد و سکوت حکم‌فرما شد سکوتی که انواع خاطرات گندمگون را به خاطر می‌آورد.

در این ابیات به نظر می‌رسد که رنگ گندمگون با داشتن دو رنگ سیاه و سرخ به هیچ روی به آن دو نزدیک نمی‌شود بلکه به عنوان رنگی مستقل رمز افسردگی برای شاعر است و اوج ناامیدی خود را در آن بیان می‌دارد، گویی شاعر خود را در بیداری مردم پیروز نمی‌داند.

جدول زیر بیانگر بسامد رنگ‌ها در شعربردونی است:

رنگ	دلالتهای اصلی	دلالتهای رنگ‌ها در شعر بردونی
رنگ‌های اصلی		
أبيض (سفید)	کارکرد فیض و عطای مطلق، صفت کرم، بی‌همتایی، رمز پاکی	پاکی و خلوص نیت، بیان آشکار
أسود (سیاه)	بیانگر فکر پوچی و نابودی، حزن و اندوه	توقف زندگی، مرارت و تلخی، ذلت و خواری، شومی، حزن و اندوه
أحمر (سرخ)	مشقت و سختی، محرک اراده، رمز شهادت	درگیری، شهادت و خون ریزی، تشویق، رمز سلطه و رویا، محرک اراده
أخضر (سبز)	سرسبزی و گشایش، خیر و فراوانی، داشتن راه و روش خاص، کمال	حاصل‌خیزی، خیزش و برپاخیزی عرب، صفت برای سرزمینش یمن، کمال
أزرق (آبی)	نشان دهنده آرامش، احساس امنیت	صداقت و بخشندگی، خشنودی
أصفر (زرد)	روشنی، بازتاب، شادمانی زود گذر، توسعه طلبی بلامانع، سهل گرفتن یا تسکین خاطر	پوچی و بیهودگی و خالی، دروغ بودن و بی حاصل بودن، خدعه و نیرنگ
رنگ‌های فرعی		
رمادی (خاکستری)	رنگ خنثی، عدم مشارکت، رمز افسردگی و تنهایی و رکود	سکون و بی تحرکی
اسمر (گندمگون)	رمزی برای رنگ پوست زمین و رمز برگ بی جان و پاییز و همچنین افسردگی	رمز افسردگی برای شاعر و اوج ناامیدی اوست

نتیجه گیری

خواننده با دنبال کردن رنگ در دفترهای شعری "عبدالله بردونی" به این نکته دست می‌یابد که بردونی از رنگ سفید و الفاظی که به این رنگ دلالت می‌کند، بهره‌ی فراوانی جسته است، به گونه‌ای که این رنگ هیچ‌گونه رابطه‌ای با افکار پریشان شاعر ندارد، بلکه هرگاه امید به سراغ وی می‌آید با این رنگ به بیان آن می‌پردازد، شاعر به رنگ سفید خوشبین است. اما نقطه‌ی مقابل آن رنگ سیاه، در شعر بردونی نماد هر چیز ناپسند از ظلم حاکمان ستمگر تا بلاهایی که گریبان‌گیر جامعه‌ی عربی شده است می‌باشد، شاعر سکوت مردم را در مقابل زور، سکوت و بی‌تحرکی سیاه می‌داند.

رنگ‌های اصلی دیگر از جمله سرخ و سبز هر دو، شاعر را در مسیر مقاومت و پایداری کمک شایانی کرده است، به طوری که رنگ سرخ صفت حماسه و رنگ سبز نماد میهنی پویا و سرسبز را در خود دارد. شاعر رنگ زرد را به گونه‌ای متناقض‌نما به کار برده است؛ چرا که به عنوان مثال در یک قصیده از آن دو دلالت متضاد برداشت می‌کند.

برخی از رنگ‌ها مانند: خاکستری و گندمگون که بیانگر ناامیدی است، کمتر در شعر وی دیده می‌شود و هر جا که رنگی با دلالت ناامیدی و افسردگی به کار برده باشد دیری نمی‌پاید که لفظی در مقابل آن قرار می‌دهد تا راه مقابله با آن را به مردمش نشان دهد و امید به پیروزی را در دل‌ها زنده کند.

به طور کلی رنگ در شعر بردونی جایگاه خود را حفظ کرده است و علی‌رغم نابینایی‌اش، رنگ در شعر او مرز مشخصی داشته و بیشتر صفت برای معنویات می‌باشد و هر جا صفت برای محسوسات قرار گرفته، شاعر از آن اراده‌ی معنویات داشته و سعی وی بر آن است تا به وسیله‌ی آن رنگ‌ها نمایی از جهان آزاد و بدون رنج را ترسیم کند. بردونی را می‌توان شاعر پایداری یمن بلکه امیر شعرای سرزمین خود دانست، که با وجود ترس مردم و دیگر شاعران در بیان حقایق، دلیرانه می‌ایستد و از آرمان‌های میهن خود آزادانه دفاع می‌کند و سعی در باز کردن افکار دیگران دارد.

منابع

- أحمد خليل، خليل، ١٩٩٥م، معجم الرموز عربي - فرنسي-انكليزي، بيروت: دارالفكر اللبناني، چاپ اول.
- اسماعيل، عزالدين، ١٩٨٦م، الشعر المعاصر في اليمن الرؤية و الفن، بيروت: دارالعودة، چاپ دوم.
- باسانو، مری، ١٣٨٣ش، شفا با کمک موسیقي و رنگ، مترجم آذر عمرانی گرگری، تهران: نشر ارسباران، چاپ اول.
- بردونی، عبدالله، ١٩٨٦م، دیوان، جلد ١ و ٢، بيروت: دارالعودة، چاپ اول.
- جمعه، حسین، ١٤٣٢هـ ق، «أسئلة الإبداع عند البرذونى»، مجله بحوث في اللغة العربية وآدابها بجامعة إصفهان، شماره ٤
- جهاد، هلال، ٢٠٠٧م، جماليات الشعر العربي درسه في فلسفه الجمال في الوعي الشعري، بيروت: چاپ اول.
- دی جانانان، تايلو، ١٣٨٧ش، روانشناسی رنگ، ترجمه: مهدي گنجی، تهران: نشر ساوالان، چاپ اول.
- زرکلی، خیرالدين، ١٩٩٢م، الأعلام قاموس تراجم، بيروت: دارالعلم الملايين، چاپ دهم.
- صالح، شنوی، ٢٠٠٥م، رؤی الفنيه قراءات في الأدب العباسی، بيروت: مؤسسه العربيه للدراسات و النشر.
- الصفدي، صلاح الدين خليل بن ايبك، ١٩١١م، نكت الهميان في نكت العميان، تحقيق أحمد زکی مصر، المطبعة الجمالية، چاپ اول.
- عباس، حسن، ١٩٩٨م، خصائص الحروف العربيه و معانيها، منشورات اتحاد الكتاب العرب،

عشرى زائد، على، ۲۰۰۶م، إستدعاء الشخصيات التراثية فى الشعر العربى المعاصر، قاهره: دارغريب،

فقيه، زيد صالح، ۱۴۲۳هـ، «الحنين الى عروبة الأمس فى شعر عبدالله البردونى»، آفاق الثقافة و التراث، عدد ۱۲۶۲۷، صص ۹۵-۱۰۹.

قرعان، فايز عارف، ۱۹۹۸م، الوشم و الوشى فى الشعر الجاهلى، بيروت: المؤسسه العربيه للدراسات و النشر، چاپ اول.

كوپر، جى سى، ۱۳۷۹ش، فرهنگ مصوّر نمادهاى سنتى، ترجمه مليحه كرباسيان، تهران: نشر فرهاد.

لوشر، ماكس، ۱۳۶۹ش، روانشناسى رنگها، ترجمه ويدا ابى زاده، تهران: چاپ اول.

محسنى نيا، ناصر، ۱۳۸۸ش، «مباني ادبيات مقاومت معاصر ايران و عرب». نشرية ادبيات پايدارى كرمان، سال اول، شماره ۱: صفحات ۱۴۳-۱۵۸.

محمد حمدان، أحمد عبد الله، ۲۰۰۸م، «دلالات الألوان فى شعر نزار قبانى»، رساله ماجستير، جامعه النجاح الوطنيه فى نابلس، فلسطين، صص ۱-۲۰۸.

مساوى، عبدالسلام، ۲۰۰۹م، جماليات الموت فى شعر محمود درويش، بيروت: دار الساقى، چاپ اول.

مشوّج، وليد، ۱۹۹۶م، الصورة الشعرية عند عبدالله البردونى، منشورات اتحاد الكتاب العرب، د.ت.

نشاوى، نسيب، ۱۹۸۰م، مدخل الى دراسه المدارس الادبية فى الشعر العربى المعاصر، دمشق، چاپ اول.

ورقى، سعيد، ۱۹۸۴م، لغة الشعر العربى الحديث، بيروت: دار النهضة العربيه، چاپ سوم.

يوسف، جمال حسنى، ۲۰۰۸م، صورة النار فى الشعر المعاصر مصادرها-دلالاتها-ملاحمها الفنيه، دارالعلم و الايمان، دسوق: دار العلم و الايمان.

پايگاههاى اينترنتى:

- <http://www.albaradoni.com>

عباس بيضون، «عبدالله البردونى.. حادى المنعطفات» صحيفه السفير - بيروت

هشام على بن على، «البردونى واليمن.. وطن يؤلفه الكلام» من البحوث المقدمه لمهرجان البردونى بجامعة ذمار

المقابلہ الصحفہ مع صحفہ (الثقافہ)، نشرت فی العدد السابع الصادر بتاريخ ٢ سبتمبر
١٩٩٩م

- <http://ar.wikipedia.org>



٧٦

دوفصلنامه مطالعات
بیداری اسلامی

سال سوم، شماره پنجم، بهار و تابستان ١٣٩٣